

Analysis of Social Alienation Factors between Imam Ali^(PBHH) and his Contemporaries in Nahj Al-Balaghah

Sohbat Allah Hasanvand *

Received:09/07/2019
Accepted:20/02/2020

Abstract

The notion of social alienation and its dimensions and factors are analyzed in most cultures and societies as a social problem. This concept implies a sense of separation and a lack of mental bonding between the individual and the community and will stop the socio-cultural development of society. Imam Ali (AS) faced major political and social events during the caliphate period. Confronting foreign and domestic enemies and neglecting people from the genuine Islamic culture caused them to feel distinctly and alienate between themselves and the surrounding society, which is clearly reflected in the sermons and letters in Nahj al-Balaghah. The present study attempts to analyze social alienation of Imam Ali (AS) via a descriptive and analytical method and based on Melvin Seeman's theory. The results of the research show that the feeling of powerlessness, social anomalies and cultural feelings of hatred are the most important factors in feeling social alienation in Nahj al-Balaghah.

Keywords: Imam Ali ^(PBHH), Nahj al-Balaghah, social alienation, Melvin Seeman, cultural hatred.

* Assistant Professor, Department of Quran and Ahl al-Bayt, Faculty of Theology and Ahl al-Bayt, Isfahan University, Iran. hasan.vand@yahoo.com

عوامل بیگانگی اجتماعی میان امام علی (علیه السلام) و مردم زمانه در نهج البلاغه

صحبت اله حسونند*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۱
مقاله برای اصلاح به مدت ۲۱ روز نزد نویسنده بوده است.

چکیده

مفهوم بیگانگی اجتماعی و ابعاد و عوامل آن، در اکثر فرهنگ‌ها و جوامع به‌عنوان یک معضل و مسأله اجتماعی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. این مفهوم به معنای احساس انفصال و فقدان پیوند ذهنی میان فرد و جامعه می‌باشد و رشد و پویایی فرهنگی - اجتماعی جامعه را با توقف مواجه می‌کند. امام علی (علیه السلام) در دوران خلافت با حوادث سیاسی و اجتماعی مهمی مواجه شد. رویارویی با دشمنان خارجی و داخلی و غفلت و دوری مردم از فرهنگ اصیل اسلامی سبب شد تا ایشان میان خود و جامعه پیرامون، احساس انفصال و بیگانگی نماید که بازتاب این حالت در خطبه‌ها و نامه‌های نهج البلاغه به‌وضوح دیده می‌شود. پژوهش حاضر با روش توصیفی و تحلیلی و بر اساس نظریه ملوین سیمن به واکاوی بیگانگی اجتماعی امام علی (علیه السلام) می‌پردازد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که احساس بی‌قدرتی، احساس ناهنجاری اجتماعی و احساس تنفر فرهنگی مهم‌ترین عوامل احساس بیگانگی اجتماعی در نهج البلاغه می‌باشند.

واژگان کلیدی

امام علی (علیه السلام)، نهج البلاغه، بیگانگی اجتماعی، ملوین سیمن، تنفر فرهنگی.

* استادیار گروه معارف قرآن و اهل‌البيت(ع)، دانشکده الهیات و معارف اهل‌البيت(ع)، دانشگاه اصفهان، ایران.

طرح مسئله

این که ادبیات هر دوره‌ای را باید با توجه به اوضاع اجتماعی و سیاسی آن دوره مورد مطالعه و بررسی قرار داد، موضوعی است که در مقام نظر، کم و بیش بر سر آن توافق حاصل شده است (آجودانی، ۱۳۸۷ش، ص ۱۴۵). دوران خلافت امام علی (ع) با حوادث و وقایع مهم سیاسی و اجتماعی همراه شد که بازتاب آن در منابع تاریخی و متون مربوط به آن دوره به‌ویژه نهج‌البلاغه به‌وضوح دیده می‌شود. نگاهی گذرا به سخنان امام علی (ع) در نهج‌البلاغه نشان می‌دهد که ایشان علی‌رغم اینکه در جایگاه خلافت به هدایت و رهبری جامعه اهتمام داشتند لیکن از یک‌سو با فشارها و مشکلات متعددی از جانب دشمنان و یاران خود مواجه بودند و از سوی دیگر میان معیارها و ارزش‌های اخلاقی خود و هنجارها و ارزش‌های حاکم بر جامعه نوعی تناقض می‌دیدند. این عوامل سبب شد تا حالت و احساس بیگانگی و انفصال از جامعه آن دوره برای امام (ع) به وجود بیاید.

مفهوم بیگانگی اجتماعی و ابعاد آن نظیر بی‌قدرتی، بی‌معنایی، بی‌هنجاری، انزوا و تنفر از خود یکی از پدیده‌های اجتماعی است که در اکثر فرهنگ‌ها به عنوان یک معضل و مسئله اجتماعی شناخته شده است. این مفهوم در حوزه‌های وسیعی برای شرح و توصیف هر نوع رفتار انحرافی و مانعی در راه توسعه و دیگر فعالیت‌های اجتماعی از سوی جامعه شناسان و روان‌شناسان اجتماعی به کار رفته است.

موضوع بیگانگی اجتماعی قدمت و سابقه طولانی در تاریخ تفکر اجتماعی دارد و ریشه‌های آن به نخستین دوره‌های تاریخ برمی‌گردد و آثار اولیه آن در بخش‌هایی از تاریخ فلسفی، مذهبی، اسطوره‌ای و ادبیات کهن مشهود است.

هدایت جامعه اسلامی به سرمنزل سعادت و رستگاری هدف غالب انبیاء و اولیاء الهی در طول تاریخ حیات سیاسی - اجتماعی انسان بوده است. در این میان عواملی باعث می‌شود که تحقق این هدف با مشکلات و موانعی همراه شود به‌گونه‌ای که زمامدار جامعه اسلامی علی‌رغم تلاش‌ها و مقاومت‌های زیاد هم از داخل جامعه اسلامی و هم از سوی عوامل بیرونی با چنین مشکلاتی مواجه می‌شود و در نتیجه نوعی بیگانگی و احساس انفصال میان جامعه و زمامدار به وجود می‌آید.

نوشتار حاضر در تلاش است با روش توصیفی - تحلیلی و براساس الگوی ملوین سیمن به تحلیل پدیده بیگانگی و عوامل آن در نهج‌البلاغه بپردازد. بر این اساس، مسأله پژوهش حاضر این است که زمینه‌های ایجاد بیگانگی اجتماعی برای امام علی (ع) در نهج‌البلاغه کدامند؟ آثار و پیامدهای سیاسی - اجتماعی بیگانگی اجتماعی نزد زمامدار جامعه اسلامی چگونه است؟ با توجه

به پرسش‌های فوق فرضیه‌ای که به نظر می‌رسد قابل تأیید باشد این است که ناسازواری و بیگانگی میان جامعه و رهبری آن، سبب می‌شود که روند تحولات سیاسی و اجتماعی در موارد حساس و سرنوشت‌ساز به سمت وسوهای کشاننده شود که موجبات گرفتاری و در نهایت تهدید امنیت سیاسی، فکری و عقیدتی آن جامعه را فراهم کند.

ضرورت و اهمیت پژوهش

بدون شک شخصیت امام علی (ع) در جهان اسلام از جایگاه ممتازی برخوردار است. ایشان اگرچه دوران کوتاهی از عمر خود را در رهبری جامعه اسلامی سپری نمودند؛ لیکن این دوران و سخنان ایشان به‌ویژه در نهج‌البلاغه بیانگر جنبه‌ها و ابعاد مختلفی از الگوی یک جامع دینی مبتنی بر اصول قرآن و سنت نبوی است که می‌تواند در هر عصر و دوره‌ای هدایتگر مسیر سعادت جوامع اسلامی باشد. از مهم‌ترین چالش‌هایی که ممکن است در یک جامعه دینی به وجود بیاید - همچنان که در زمان خلافت امام علی (ع) نیز اتفاق افتاد - عدم همبستگی میان حاکم اسلامی و توده‌های اجتماعی است که تشدید این حالت سبب بروز مشکلاتی برای رهبر جامعه اسلامی و به تبع آن برای همه اقشار جامعه می‌شود.

از این رو آسیب‌شناسی و تحلیل بیگانگی اجتماعی امام علی (ع) می‌تواند عوامل و زمینه‌های این پدیده اجتماعی را شناسایی نماید تا جوامع اسلامی به‌ویژه در دوران معاصر که با چالش‌های مهم اجتماعی مواجه هستند از گسست میان زمامداران و طبقات اجتماعی و تبعات ناشی از آن در امان باشند. اگرچه براساس مطالعات جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی عوامل متعددی در ایجاد بیگانگی نقش دارند؛ لیکن پژوهش حاضر براساس سخنان امام علی (ع) به واکاوی این پدیده اجتماعی می‌پردازد و از این رو می‌تواند در بومی‌سازی این بخش از نیاز فکری جامعه اسلامی گامی هرچند کوتاه حساب آید.

پیشینه پژوهش

نهج‌البلاغه از زمان تدوین تا روزگار معاصر همواره مورد توجه بزرگان و اندیشمندان اسلامی و غیر اسلامی بوده است که هرکدام از منظرهای قابل‌تأملی به موضوعات موجود در آن پرداخته‌اند. لیکن از نظر بررسی و تحلیل عوامل و ابعاد بیگانگی اجتماعی به‌ویژه نزد رهبر جامعه اسلامی مورد توجه نبوده است. پژوهش‌های که به تحلیل موضوعات و پدیده‌های سیاسی - اجتماعی در نهج‌البلاغه پرداخته‌اند می‌تواند پیشینه‌ای برای تحقیق حاضر باشد.

حسین زاده و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «شناسایی و سنخ‌بندی زمینه فرهنگی-اجتماعی توسعه ملت‌ها با تأکید بر دیدگاه نهج‌البلاغه» به بررسی زمینه‌های فرهنگی-اجتماعی توسعه در نهج‌البلاغه پرداخته‌اند. در این مقاله، خودباوری اجتماعی، رواج عدالت اجتماعی، تقویت اعتماد سیاسی، کاهش تفرقه و نزاع قومی، مبارزه با فساد اجتماعی، بی‌نظمی، تبعیض، شفافیت اقتصادی-سیاسی و... زمینه‌های مهم و مؤثر توسعه ملت‌ها در نهج‌البلاغه به حساب آمده است. (حسین زاده و همکاران، ۱۳۹۷ش، صص ۵۹-۷۶) زیویار و جوکار در مقاله‌ای با عنوان «تبیین تحولات اجتماعی از دیدگاه امام علی^(ع) در نهج‌البلاغه» به بررسی تطبیقی تحولات اجتماعی از دیدگاه امام^(ع) با دیدگاه جامعه‌شناسان پرداخته‌اند. تحلیل و تبیین علل و عوامل وقوع انقلاب‌ها و دگرگونی‌های اجتماعی در جامعه‌شناسی معاصر و نهج‌البلاغه، مسأله اساسی این نوشتار است. در این مقاله از منظر امام^(ع)، تکبر، جهالت، ضلالت، کم‌تحمیلی مردم در قبال مسئولان و... عواملی است که سبب تضعیف پایگاه اجتماعی نظام اسلامی و کم‌رنگ شدن مشروعیت آن می‌شود.

موضوع بیگانگی و انفصال میان رهبری جامعه و طبقات مختلف اجتماعی در این مقاله مورد بحث قرار نگرفته است (زیویار و جوکار، ۱۳۹۶ش، صص ۴۳-۷۰). مصداقیان در تحقیقی با عنوان «اخلاق اجتماعی از دیدگاه نهج‌البلاغه» به عوامل اجتماعی سقوط و پیشرفت جامعه در نگاه امام علی^(ع) پرداخته است. در این پژوهش، قوانین اجتماعی، روابط سیاسی، امریه معروف و نهی از منکر، گسترش معنویت، آگاهی و همبستگی ملی مهم‌ترین بسترهای رشد اخلاق اجتماعی در نهج‌البلاغه بوده که مانع از سقوط ارزش‌ها در جامع می‌شود (مصداقیان، ۱۳۸۷ش، صص ۶-۲۱). رجبی در مقاله‌ای با عنوان «از خود بیگانگی در قرآن» اصالت دادن به دیگران، برهم خوردن تعادل روحی، بی‌هدفی و بی‌معیاری، عدم آمادگی و قدرت در تغییر وضعیت، اصالت ماده و مادیات، عدم بهره‌گیری از عقل و دل را مهم‌ترین علل از خود بیگانگی در قرآن برشمرده است. موضوع و محور اساسی این مقاله، مسأله بیگانگی فردی بوده که با تکیه بر آیات و متن قرآن مورد بررسی واقع شده است (رجبی، ۱۳۷۶ش، صص ۵-۲۳).

عابدین بزرگی در مقاله «حقیقت و چیستی از خود بیگانگی از دیدگاه اندیشمندان مسلمان» به این نتیجه رسیده است که حقیقت انسان همان نفس اوست که با تعبیری مانند «من» و «خود» از آن یاد می‌شود. رشد و تعالی این حقیقت وابسته به ارتباط داشتن با خداست به طوری که اگر آدمی خدا را فراموش کند و با او بیگانه شود، «خود» را فراموش کرده، از آن بیگانه می‌شود. در

این مقاله به تعامل انسان و جامعه و تأثیر جامعه بر افکار و عواطف انسان پرداخته نشده است (بزرگی، ۱۳۹۵ش، صص ۳۳-۶۰).

علی احمدی و همکاران در مقاله «از خود بیگانگی: مقایسه‌ای از دیدگاه هگل با جوان و مفسران قرآن» به بررسی تطبیقی از خود بیگانگی از دیدگاه اندیشمندان پیرو هگل و برخی مفسران قرآن پرداخته و شباهت‌ها و تفاوت‌های هر دو مکتب را پیرامون این موضوع تحلیل نموده‌اند. در این مقاله اصل حقوق و آزادی فرد از نظر اقتصادی، حق مالکیت بر محصول کار خود و حق معاوضه و مبادله مهم‌ترین وجه اشتراک دیدگاه اسلام و اندیشمندان پیرو هگل می‌باشد. هگل، فوئرباخ و مارکس بر این باورند که دین سبب از خود بیگانگی انسان می‌شود و پذیرش دین به معنای مقهور اراده غیر شدن و بیرون آمدن از امتداد وجودی خود است در حالی که در اسلام و پیش قرآنی حقیقت انسان را روح جاودانه انسان تشکیل می‌دهد و شناخت دقیق و درست انسان بدون در نظر گرفتن رابطه او با خدا میسر نیست از این رو دین نه تنها سبب از خود بیگانگی نشده بلکه انسان را به سوی رشد و تعالی سوق می‌دهد (علی احمدی، ۱۳۹۰ش، صص ۳۷-۴۳).

آنچه که پژوهش حاضر را از دیگر پژوهش‌ها متمایز می‌نماید پرداختن به موضوع بیگانگی در مواجهه انسان با اجتماع است؛ به عبارت دیگر نه عوامل و اسباب فردی بلکه عوامل برون فردی و زمینه‌های اجتماعی ایجاد بیگانگی میان فرد و جامعه مهم‌ترین موضوع و مسأله پژوهش حاضر می‌باشد که با تأکید بر شرایط سیاسی و اجتماعی زمان خلافت امام علی (ع) صورت گرفته است. از سوی دیگر این پژوهش متمرکز بر بیگانگی میان رهبر جامعه اسلامی و مردم زمانه است و از این رو اهمیت این موضوع در تبیین عوامل ایجاد شکاف میان رهبری جامعه اسلامی و طبقات اجتماعی روشن می‌شود.

۱. معرفی نظریه بیگانگی اجتماعی

جامعه‌شناسان و روانشناسان اجتماعی به‌طور عمده به تبیین و تشریح چگونگی مخدوش شدن روابط اجتماعی، حالات و خصوصیات منصفانه و پرخاشگرانه فرد در قبال جامعه و ساخت اجتماعی توجه می‌کنند. همچنین آنان بر نقش عوامل بیرونی و واقعیات اجتماعی در بروز بیگانگی تأکید دارند و آن را مسأله‌ای تحمیلی در نظر می‌گیرند. ریشه‌یابی و شناخت اسباب و علل بیگانگی بیش از همه، جامعه‌شناسان را به خود مشغول کرده است. آنچه بدیهی است اشتراک نظر کامل آنها در نقش عوامل اجتماعی و بیرونی در بروز بیگانگی است. آن دسته از جامعه‌شناسانی که در تبیینات خود از بیگانگی، به انگیزه‌های فردی نیز توجه دارند در تحلیل‌های

خود بیشتر به انگیزه‌هایی که از ارزش‌های نظام اجتماعی سرچشمه می‌گیرند، تأکید می‌ورزند (محسنی تبریزی، ۱۳۸۱ش، ص ۱۲۵).

بیگانگی و ابعاد آن نظیر بی‌قدرتی، بی‌معنایی، بی‌هنجاری، انزوا، تنفر فرهنگی و تنفر از خود یکی از پدیده‌های اجتماعی است که در بیشتر فرهنگ‌ها به‌منزله یک مسئله اجتماعی شناخته شده است (بنی فاطمه و رسولی، ۱۳۹۰ش، ص ۲). این اصطلاح در جامعه‌شناسی بیشتر به معنی سقوط اصول و عدم ملاحظه اصول و موازین به کار می‌رود (ربانی و انصاری، ۱۳۸۴ش، ص ۴۵). به‌طور کلی، بیگانگی در جامعه‌شناسی به حالت بریدگی و انفصال از نظام اجتماعی در ابعاد مختلف اشاره دارد و دارای ابعاد مختلفی از جمله بیگانگی فرهنگی، بیگانگی از کار، بیگانگی سیاسی و بیگانگی اجتماعی می‌باشد. در میان انواع مختلف بیگانگی، به نظر می‌رسد که بیگانگی اجتماعی، نمود بیشتری دارد. در بیگانگی اجتماعی به رابطه دوجانبه میان فرد و جامعه توجه می‌شود و بریدگی از هنجارهای فرهنگی و انفصال یا جدایی از دیگر مردمان مدنظر است. بیگانگی اجتماعی نوعی احساس انفصال، جدایی و فقدان پیوند ذهنی و عینی میان فرد و جامعه است (محسنی تبریزی، ۱۳۷۳ش، ص ۱۲) و موجب توقف رشد و پویایی فرهنگی، ازهم‌پاشیدگی ساخت اجتماعی، سوء انسجام اجتماعی و... می‌شود که همه این موارد تداوم حیات جامعه را به خطر می‌اندازد. یک جامعه بیگانه که در آن نظام کنش اجتماعی مختل است، افراد دچار بی‌قدرتی شده و دایره تعهد و انسجام اجتماعی کوچک شده، و افراد جز به منافع خود فکر نمی‌کنند، و دچار بیزاری فرهنگی شده و هیچ‌گاه به توسعه نمی‌رسند (حسین زاده و همکاران، ۱۳۹۰ش، ص ۱۶۹).

متفکران در تبیین تاریخ بیگانگی اختلاف نظر دارند، آدرنو، اتزیونی و میلز معتقدند که بیگانگی پدیده خاص جوامع فوق مدرن و صنعتی است. اتزیونی می‌گوید: «جامعه صنعتی نمونه بارزی از جامعه بیگانه است.» سی رایت میلز معتقد است بیگانگی مهم‌ترین پدیده در جامعه معاصر است (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰ش، ص ۲۷). گروهی دیگر از متفکران همچون: فیوترم، فروم، مزاروش، مارکوس و کافمن آن را نه به عنوان ابداعی نو و واژه‌ای جدید که به‌صورت پدیده‌ای کهن و تاریخی فرض کرده‌اند. به نظر این متفکران ریشه‌های بیگانگی به نخستین دوره‌های تاریخ منظم برمی‌گردد و آثار اولیه آن در بخش‌هایی از تاریخ فلسفی، مذهبی، اسطوره‌ای و ادبیات کهن مشهود است (توفیقیان فر و همکاران، ۱۳۹۴ش، ص ۱۵۷).

جامعه‌شناسان و روان‌شناسان هرکدام به طرح الگوها و طبقه‌بندی‌های متفاوتی از انواع و عوامل بیگانگی اجتماعی پرداخته‌اند. از دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به بعد، بسیاری از صاحب‌نظران علوم رفتاری و اجتماعی بر جنبه‌های روان‌شناختی و روان‌شناسی اجتماعی بیگانگی، بیش از

جنبه‌های مربوط به ساخت اجتماعی تأکید کرده و آن را به عنوان شرایط اجتماعی- روانی فرد، مورد توجه قرار داده‌اند.

در این میان ملوین سیمن روان‌شناس آمریکایی (۱۹۵۶) در زمره نخستین روان‌شناسانی است که کوشیده است تا ضمن مشخص نمودن سنخ شناسی (تیپولوژی) بیگانگی، مفهوم بیگانگی را در قالبی منظم و منسجم تدوین و تعریف کند. سیمن براین پندار از بیگانگی که معلول علت واحدی باشد، خط بطلان کشید. براین اساس امتیاز نظریه سیمن نسبت به دیگر نظریه‌های بیگانگی این است که او بیگانگی را منحصر در یک عامل نمی‌داند بلکه این پدیده را معلول علل و عوامل متعدد می‌داند. به نظر وی واژه بیگانگی چندان تداول و عمومیت دارد که در تبیین هر چیزی بدان رجوع شود (فولادیان، ۱۳۹۴ش، ص ۱۲۸).

به نظر سیمن گاهی شرایط جامعه به گونه‌ای است که از یکسو انسان‌ها نمی‌توانند عواقب و نتایج اعمال و رفتارهای خود را کنترل کنند، و از سوی دیگر نحوه کنترل و مدیریت جامعه نیز به گونه‌ای است که فرد، بین رفتار خود و پاداش مأخوذ از جامعه، نمی‌تواند ارتباطی برقرار کند و در چنین وضعیتی احساس انفصال و بیگانگی بر فرد مستولی می‌شود و او را به کنشی منفصلانه در قبال جامعه سوق می‌دهد (تبریزی، ۱۳۷۵ش، ص ۹۷).

۲. عوامل بیگانگی اجتماعی از منظر ملوین سیمن

نظریه سیمن در تبیین عوامل بیگانگی اجتماعی مبتنی بر شش مؤلفه احساس بی‌قدرتی، احساس انزوا، احساس بی‌هنجاری، احساس بی‌معنایی، احساس تنفر فرهنگی و احساس تنفر از خود می‌باشد. این شش مؤلفه در حقیقت اشکال و صور بیگانگی اجتماعی می‌باشند (علمی و هاشم زاده، ۱۳۸۸ش، ص ۱۴) که ممکن است یک یا چند حالت آن نزد افراد بیگانه دیده شود:

الف) احساس بی‌قدرتی: به نظر سیمن بی‌قدرتی عبارت است از احتمال یا انتظار متصور از سوی فرد در قبال بی‌تأثیری عمل خویش و یا تصور این باور که رفتار او قادر به تحقق و تعیین نتایج مورد انتظار نبوده و وی را به هدفی که در نظر دارد سوق نخواهد داد (سیمن، ۱۹۵۹م، صص ۸۶-۸۹). افرادی که احساس بی‌قدرتی در مدیریت و کنترل شرایط سیاسی دارند، بر این عقیده‌اند که تصمیم آن‌ها یا هر عمل دیگری که انجام دهند، نمی‌تواند به نتایج دلخواه آن‌ها منجر شود و معتقدند عرصه سیاست را اقلیت‌های قدرتمند و با نفوذ کنترل می‌کنند.

ب) احساس انزوای اجتماعی: دومین مفهوم از بیگانگی است که بیشتر در توصیف نقش روشنفکر به کار گرفته شده و منظور از آن جدا شدن روشنفکران از معیارهای فرهنگ عامه است. از دید سیمن، احساس انزوای اجتماعی واقعیتی فکری است که در آن، فرد عدم تعلق و وابستگی

و انفصال نامه‌ای را با ارزش‌های مرسوم جامعه احساس می‌کند. در این حالت فرد هم‌چنین دارای اعتقاد و باور نازلی نسبت به مکانیسم ارزش‌گذاری و سیستم پاداش اجتماعی است و با هرآنچه که از نظر جامعه معتبر و ارزشمند است، خود را هم عقیده و همسو نمی‌بیند و این حالت زمانی روی می‌دهد که فرد نسبت به حوزه مشارکت سیاسی هیچ‌گونه رأی و نظری نتواند اعمال کند و از سوی افراد قدرتمند به انزوا و حاشیه رانده می‌شود (سیمن، ۱۹۵۹م، ص ۱۴۶).

ج) احساس بی‌هنجاری: این حالت از بیگانگی، از دیدگاه دورکیم پیرامون «آنومی» اقتباس شده است و به شرایط بی‌هنجاری توجه دارد. به بیان دیگر بی‌هنجاری دلالت بر وضعیتی دارد که در آن، هنجارهای اجتماعی که سلوک فردی را نظم می‌بخشد، در هم شکسته شده یا تأثیر خود را به منزله قاعده از دست داده باشند (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸ش، ص ۱۴۲).

د) احساس بی‌معنایی: این شکل از بیگانگی به نظر سیمن زمانی مشهود است که فرد در باور و عقیده خود دچار شک و ابهام است؛ یعنی نمی‌تواند به چه اعتقاد داشته باشد و در تصمیم‌گیری‌ها نمی‌تواند عقیده خود را با استانداردهای موجود در جامعه تطبیق دهد. به عبارتی فرد در تخمین و پیش‌بینی رفتار دیگران و نیز برآورد عواقب و نتایج رفتار خود با دشواری روبه‌رو است (فولادیان، ۱۳۹۴ش، ص ۱۲۹).

س) احساس تنفر فرهنگی: از نظر سیمن احساسی است که طی آن فرد نسبت به باورها و اهدافی که در یک جامعه خاص، ارزشمند و دارای پاداش اجتماعی می‌باشد، اعتقاد نازلی دارد. به عبارتی آنچه که نزد سایر مردم مهم و با ارزش می‌باشد در نظر فرد بیگانه، بی‌ارزش یا دارای ارزش کمتری می‌باشد (فولادیان، ۱۳۹۴ش، ص ۱۲۹).

ش) احساس تنفر از خود: در وضعیتی که فرد کار می‌کند بدون آنکه به ارزش واقعی کار خودآگاه باشد و از نتایج کار خود متمتع شود، نتیجه آن، زوال و از دست رفتن مفهوم واقعی کار و آغاز نفی خود و تولید است. در چنین وضعیتی فرد از شانس و خدمت لازم برای تولید و خلق محصولی که او را راضی و خرسند سازد، برخوردار نیست و به‌نوعی احساس انزجار از روابط اجتماعی تولیدی گرفتار است (محسنی تبریزی، ۱۳۸۱ش، ص ۱۴۵).

براین اساس از میان نظریه‌های مطرح شده در مورد بیگانگی اجتماعی، نظریه ملوین سیمن به عنوان چارچوب نظری در تبیین سؤالات، فرضیه‌ها و تحلیل‌های پژوهش حاضر در نظر گرفته شده است. با استناد به سخنان امام علی^(ع) در نهج‌البلاغه مؤلفه‌های احساس عدم قدرت، احساس ناهنجاری و احساس تنفر فرهنگی مهم‌ترین عوامل بیگانگی اجتماعی امام^(ع) بوده که براساس دیدگاه سیمن مورد تحلیل و واکاوی قرار می‌گیرند.

۳. شناسایی عوامل بیگانگی اجتماعی امام علی^{علیه السلام} در نهج البلاغه

اگرچه واژه بیگانگی به معنای مصطلح آن در جامعه‌شناسی، روانشناسی اجتماعی و نقد ادبی، مربوط به دوران معاصر بوده لیکن این واژه به یکی از ویژگی‌های انسانی اشاره دارد که در همه زمان‌ها و مکان‌ها مظاهر و نمونه‌های آن نزد افراد برجسته و ممتاز دیده می‌شود. این موضوع در منابع و متون اسلامی به‌منظور توصیف و تبیین شرایط سیاسی، اجتماعی و دینی جامعه اسلامی به‌وضوح قابل ملاحظه است. در روایتی از پیامبر اکرم^ص نقل شده است که فرمودند: «اسلام با غربت آغاز شد و در آینده نیز غریب خواهد شد، خوشا به حال غریبان! گفته شد: ای رسول خدا، غریبان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که وقتی مردم فاسد شوند، به اصلاح بپردازند» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۷، ص ۲۰۰).

سخن پیامبر با روایت‌های گوناگونی بیان شده است که مصادیق افراد بیگانه و غریب را از منظر ایشان نشان می‌دهد. علاوه بر مورد ذکر شده دوست داران سنت و سیره پیامبر که آن را به مردم آموزش می‌دهند، افراد بریده شده از خویشان و بستگان خود و گروه اندکی از صالحان در میان تعداد زیادی از گنه‌کاران از جمله مصادیق افراد غریب و بیگانه از منظر پیامبر^ص می‌باشند (ترمذی، بی تا، ص ۱۳؛ ابن ماجه، ۱۳۹۵ق، ص ۱۵).

از روایت پیامبر^ص این‌گونه برداشت می‌شود که «غرباء» گروه اندکی از اهل صلاح و تقوی بودند که در آغاز اسلام، دعوت پیامبر را اجابت کردند و آنگاه که بیشتر مسلمانان گرفتار شبه‌ها و شهوات بودند، خود را از این دو فتنه دور کردند. بهنگام بعثت پیامبر و دعوت مردم به اسلام، در آغاز فقط تعداد اندکی دعوت ایشان را پذیرفتند. بنابراین آنان که به اسلام می‌گرویدند، به‌نوعی در میان قبایل و اهل و عشیره خود بیگانه و غریب بودند و حتی از سوی آنان مورد آزار و اذیت و آوارگی از دیار خود قرار می‌گرفتند. ماجرای محاصره مسلمانان در شعب ابی طالب، و نیز هجرت گروهی از آنان به حبشه و سرانجام هجرت پیامبر^ص گواه این شرایط است.

این غربت اولیه با گسترش اسلام و افزایش تعداد مسلمانان و تشکیل حکومت اسلامی از بین رفت، لیکن طولی نکشید که اسلام و به تبع آن مسلمانان همانند دوره آغازین در غربت قرار گرفتند به‌گونه‌ای که هنوز یک قرن از اسلام نگذشته بود که مسلمانان دچار این غربت شدند. احساس غربت و بیگانگی نه تنها در صدر اسلام بلکه در سده‌ها و زمان‌های دیگر نیز ادامه پیدا کرد. این احساس در میان عرفا و متصوفه به شکل بارزی ظهور نموده است. حسن بصری (۱۱۰ق) و سفیان ثوری (۱۶۱ق) به صفت غریب و بیگانه متصف بودند.

احمد بن عاصم انطاکی (۲۱۵ق) که از عرفای نامدار و بزرگ زمانه خویش بود در بیان این حالت چنین گفته است:

«من در میان روزگاران، زمانه‌ای را درک نموده‌ام که اسلام در آن همانند روزهای آغازینش، غریب و بیگانه است، سخن گفتن از حق نیز ناآشنا و غریب است، در این روزگار اگر نزد عالمی رجوع کنی، او را دنیا دوست و طالب ریاست و تمجید می‌بینی و اگر نزد عابدی بروی، او را در عبادتش نادان می‌یابی که گرفتار ابلیس شده است» (ابن رجب، بی تا، ص ۱۵).

به عقیده ابن باجه اندلسی، انسان موحد کسی است که علی‌رغم زندگی کردن در میان انبوهی از مردمان، احساس غربت و بیگانگی می‌کند و گویی که او انسان فاضلی است که در مدینه غیر فاضله زندگی می‌کند (راغب اصفهانی، ۲۰۰۴م، ص ۵۹). از آنجا که در بسیاری از حالات، شرایط آرمانی چنین افرادی به‌طور واقعی در جامعه وجود ندارد بنابراین همیشه خود را در شرایط بیگانه‌ای می‌بینند و از تنهایی خود دردمند و آزرده‌خاطر می‌شوند و هرگاه در تحقق اهداف و آرزوهایشان ناکام شوند، دچار یأس و ناامیدی می‌شوند و تمام این حالات و شرایط در آثار و اندیشه‌هایشان تجلی می‌یابد (جواد مغنیه، ۲۰۰۴م، ص ۱۹).

اگر غربت به معنای بریدگی از مردم، تنهایی و فرار از اجتماع باشد، ارزشمند و پسندیده نیست. این غربت همان است که انسان معاصر با آن دست و پنجه نرم می‌کند. اما غربت پسندیده آن است که همیشه با مقاومت و ذوب نشدن در جایگاه اجتماعی همراه است. در غربت ناپسند حالت مقاومت از دست رفته و در برابر سختی‌ها منفعل برخورد کرده و فرار از آن روی می‌دهد. اما غربت پسندیده انسان را به فعالیت برای تغییر واقعیت‌های اجتماعی و مقاومت او می‌دارد تا تمدن انسانی بر اساس فطرت انسانی بنیان‌گذاری شود. و این نقطه به خودی خود دلیل ارزشمندی غربت پسندیده است. ارزشمندی این غربت بدانجا می‌انجامد که این غریبان گرفتاری‌های این رسالت را در هنگامه‌های غربت اسلام تحمل می‌کنند و آن هنگام که ارزش‌های دین از ساحت آن زدوده می‌شود، ثابت و باقی بر آن هستند (آصفی، ۱۳۸۷ش، صص ۲۴-۲۵).

دیدگاه‌ها در مورد موضوع بیگانگی و غربت اندیشی متعدد و متفاوت است. فلاسفه، روانشناسان، جامعه‌شناسان و... هرکدام به طرح نظریه‌ها و دیدگاه‌های گوناگونی در مورد تعریف بیگانگی و اسباب و عوامل آن پرداخته‌اند. ناقد آمریکایی والتر کوفمن در مقدمه کتاب «بیگانگی» نوشته ریچارد شاختر بر این عقیده است که بیگانگی یک بیماری یا یک نعمت نیست بلکه یک ویژگی برجسته انسانی است (شاختر، ۱۹۸۰م، ص ۷). از آنجا که این احساس نزد بسیاری اندیشمندان و ادیبان و افراد برجسته در جوامع انسانی دیده می‌شود، بر این اساس همیشه و در همه موارد نمی‌توان بیگانگی را یک بیماری تلقی نمود بلکه بیگانگی در مواردی به معنای احساس جدایی و انفصال میان واقعیت و حقیقت است (مجاهد، ۱۹۸۵م، ص ۳۷).

به عبارتی دیگر شرایط سیاسی و اجتماعی به گونه‌ای است که حقیقت وارونه نزد بسیاری از مردم به گونه‌ای مانوس جلوه می‌نماید و آنچه که سزاوار وجود داشتن است، بیگانه و غریب می‌نماید. این تفاوت در غالب موضع‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی و اخلاقی امام علی (ع) در نهج البلاغه به وضوح قابل ملاحظه است.

امام علی (ع) پیش از دوران خلافت هم به امور دینی و دنیوی خویش مشغول بود و هم به خلفای پیش از خود در اداره امور مسلمین کمک می‌کرد و هنگامی که متصدی امر خلافت شد تلاش می‌کرد که مردم را در مسیر سعادت و هدایت قرار دهد و خطاب به آنان بیان می‌داشت: «أُيِّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْحِشُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَلَّةِ أَهْلِهَا، فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى مَائِدَةٍ شَبَعُهَا قَلِيلٌ وَ جُوعُهَا طَوِيلٌ» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۲۰۱).

ترجمه: «ای مردم! از کمی اهل ایمان در راه هدایت وحشت نکنید؛ زیرا مردم بر سفره‌ای نشسته‌اند که سیری آن اندک و گرسنگی آن دراز است».

این گونه از سخنان و موضع‌گیری‌های امام (ع) که نمونه‌های آن در نهج البلاغه به وضوح دیده می‌شود نشان می‌دهد که ایشان علی‌رغم احساس بیگانگی با مردم زمانه، هیچ‌گاه منفعل نبوده بلکه با مقاومت و پافشاری بر اصول و مبانی اسلام سعی در هدایت آنان داشتند، لیکن از جانب بیشتر مردم آن زمان با سختی‌ها و کج‌روی‌های فراوانی مواجه شد به گونه‌ای که میان اهداف خود و جامعه اختلاف زیادی احساس می‌کرد و در بسیاری از موارد به این تفاوت در هدف اشاره می‌نمود: «لَمْ تَكُنْ بِيَعْتِي إِيَاكُمْ فَلْتَةً، وَ لَيْسَ أَمْرِي وَ أَمْرِكُمْ وَاحِدًا، إِنِّي أُرِيدُكُمْ لِلَّهِ وَ تُرِيدُونَنِي لِأَنْفُسِكُمْ» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۱۳۶).

ترجمه: بیعت شما با من بدون تدبیر و ناسنجیده نبود، و کار من و شما یکسان نیست؛ من شما را برای (رضایت) خداوند می‌خواهم در حالی که شما مرا برای (مطامع و خواسته‌های) خودتان می‌خواهید».

سخن امام (ع) بدین معناست که ایشان از مردم می‌خواست که با پیروی و فرمان‌برداری از او و با یاری آنان به برپایی دین خدا پردازد تا احکام و حدود الهی را اجرا نماید حال آنکه آنان از امام تقاضای مقام، منزلت و منافع شخصی می‌کردند (ر.ک: بحرانی، ۱۳۶۲ش، ج ۳، صص ۱۶۴-۱۶۵). همانطور که گفته شد با استناد به سخنان امام (ع) در نهج البلاغه می‌توان سه عامل احساس عدم قدرت، احساس ناهنجاری و احساس تنفر فرهنگی را مهم‌ترین علل بروز بیگانگی اجتماعی نزد ایشان به حساب آورد که در ذیل به تبیین و تحلیل موارد آن پرداخته می‌شود:

۳-۱. احساس عدم قدرت امام علی (ع) در نهج البلاغه

در دوران کوتاه خلافت امام (ع) حوادث سیاسی مهمی رخ داد؛ این دوران «آکنده از فراز و نشیب‌های سیاسی، نا آرامی، جنگ و تنش بوده است (این شرایط) نه به سبب روش سیاسی آن حضرت، بلکه از شیوه‌های پیشینین پدید آمد. روش‌های سیاسی گذشتگان به گونه‌ای بود که پیروزی علی (ع) در دستیابی به یک حکومت آرام غیرممکن باشد» (آئینه وند، ۱۳۸۲ش، ص ۱۶۴). رویارویی امام (ع) در روزهای آغازین خلافت با اصحاب جمل، نبرد با سپاه شام و ظهور جریان خوارج و گشوده شدن جبهه جدید از درون سپاه امام (ع) علیه ایشان مهم‌ترین عوامل سیاسی بود که موجب احساس بیگانگی و تنهایی امام در دوران خلافت شد.

پس از قتل عثمان، مهاجران، انصار و مردمانی که از شهرهای دیگر در مدینه منوره بودند به امام (ع) روی آوردند و با اصرار و شوق فراوان به او گفتند: «مردم به پیشوا نیازمندند و کسی را به امامت شایسته‌تر از تو نمی‌دانیم، زیرا سابقه‌ات در دین بیشتر و به رسول خدا نزدیک‌تر هستی» (طبری، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۴۵۰). لیکن امام (ع) هیچ تمایلی به خلافت نداشت و با اقرار بیعت را پذیرفت: «فَأَقْبَلْتُمْ إِلَيَّ إِقْبَالَ الْعُوْذِ الْمُطَافِيْلِ عَلَيَّ أَوْلَادِهَا. تَقُولُونَ: الْبَيْعَةَ، الْبَيْعَةَ! فَبَضْتُ كَفِّي فَبَسَطْتُهَا، وَ نَازَعْتُكُمْ يَدِي فَجَاذِبْتُمُوهَا» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۱۳۷).

ترجمه: «شما همانند شتران تازه زاییده که به سوی بچه‌های خود می‌شتابند، برای بیعت به من روی آوردید و پیاپی فریاد کشیدید: بیعت، بیعت! من دستان خویش را بستم، اما شما به اصرار آن را گشودید، من از دست دراز کردن، سرباز زدم، و شما دستم را کشیدید.»

طلحه و زبیر از جمله کسانی بودند که با امام (ع) بیعت کردند اما دیری نپایید که این دو به مخالفت با ایشان پرداختند؛ زیرا «اصلاحات بنیادین امام علی (ع) در ابعاد گوناگون حیات اجتماعی سبب پیدایش مخالفت‌ها و دشمنی‌ها با آن حضرت گردید» (منتظرالقائم، ۱۳۸۶ش، ص ۳۲۵).

طلحه و زبیر هنگامی که از کسب منصب استانداری بصره و کوفه ناامید شدند (بلاذری، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۹۴۷) به بهانه حج از مدینه به سوی مکه روانه شدند و در آنجا ضمن تحریک عایشه به بهانه خونخواهی عثمان و قصاص قاتلان خلیفه، سپاهی را گرد هم آورده و روانه بصره شدند. این در حالی بود که در ماجرای قتل خلیفه سوم طلحه و زبیر هرکدام نقش اساسی داشتند و به تحریک شورشیان علیه عثمان اقدام کردند. طلحه به اهالی مصر، مهاجران و دیگر صحابه نامه فرستاد تا برای کشتن عثمان گرد هم آیند (محمدی ری شهری، ۱۳۸۹ش، ج ۳، ص ۲۳۱).

زبیر نیز که همراه و همسو با طلحه از هیچ اقدامی برای شوراندن مردم علیه خلیفه سوم دریغ نداشت، خطاب به عثمان با بیانی تهدیدآمیز گفت: «بر تو از روزی می ترسم که روز دیگری در پی نداشته باشد» (محمدی ری شهری، ۱۳۸۹ش، ج ۳، ص ۲۵۷). همچنین عایشه هنگامی که عثمان در محاصره شورشیان بود به مکه رفت و هیچ کمکی برای رهایی وی نکرد (طبری، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۴۱۱).

هنگامی که خبر عهدشکنی ناکتین به امام رسید، این گونه عنوان کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَ ظَلَمَا لِي، وَ نَكَثَا بِيَعْتِي، وَ أَلْبَا النَّاسَ عَلَيَّ. فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا وَ لِأَتَّحِكُمْ مَا أَبْرَمَا وَ أَرْهَمَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا أَقْلَا وَ عَمَلَا» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۱۳۷).

ترجمه: «خدایا! آن دو (طلحه و زبیر) پیوند مرا گسستند، بر من ستم کرده و بیعت مرا شکستند، و مردم را برای جنگ با من شوراندند. خدایا! آنچه را بستند تو بگشا، و آنچه را محکم رسته‌اند، پایدار مکن و آرزوهایی که برای آن تلاش می‌کنند بر باد ده!».

این شکوه امام^(ع) در برابر خداوند از جمله بارزترین جلوه‌های احساس بیگانگی ایشان در میان کسانی است که از نزدیکان و صحابه پیامبر^(ص) بودند؛ زیرا پیمان‌شکنی آنان «به ایجاد شکاف و از میان رفتن وحدت و امنیت جامعه اسلامی منجر شد و در بنیان خلافت امیر مؤمنان^(ع) سستی ایجاد کرد. جنگ جمل جبهه مخالفان علی^(ع) به‌ویژه معاویه را تقویت کرد و به او جرأت داد تا در صفین در برابر آن حضرت بایستد» (منتظرالقائم، ۱۳۸۶ش، ص ۳۲۹).

این نوع از احساس بیگانگی که به به‌واسطه یک عامل بیرونی و واقعی بر انسان وارد می‌شود، نزد غالب افراد به‌صورت واکنش‌های منفی و نزد برخی به‌صورت مثبت بروز می‌کند و از آنجا که شخصیت امام علی^(ع) آن‌گونه نبود که از خود عکس‌العمل منفی و سلبی نشان دهد سعی بر آن داشت تا اصحاب جمل به‌ویژه طلحه و زبیر را از ادامه جریان فتنه و ظلم باز دارد و آنها را به مسیر صلاح برگرداند؛ زیرا او از جنگ با برادران دینی و از اینکه مسلمانان به روی هم شمشیر بکشند، کراهت داشت لذا پیش وقوع جنگ به آنها نامه فرستاد و اعلام کرد: «أَمَّا بَعْدُ فَفَقَدْ عَلِمْتُمَا وَ إِن كُنْتُمَا، أَيُّ لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي، وَ لَمْ أَبَايَعِ النَّاسَ حَتَّى بَايَعُونِي، وَ إِن كُنْتُمَا مِّنْ أَرَادُونِي وَ بَايَعُونِي، فَإِن كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي طَائِعِينَ، فَارْجِعَا وَ تُوبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، ص ۵۴).

ترجمه: شما (طلحه و زبیر) می‌دانید - گرچه پنهان می‌دارید - که من برای حکومت در پی مردم نرفته تا اینکه آنان به‌سوی من آمدند، و من قول بیعت نداده تا اینکه آنان با من بیعت کردند، و شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستند و بیعت کردند... و شما دو نفر از روی میل و انتخاب بیعت کردید تا دیر نشده بازگردید و در پیشگاه خدا توبه کنید».

کلام امام (علیه السلام) به وضوح نشان می‌دهد که ایشان به واسطه خروج و پیمان شکنی برادران دینی‌اش، تا حدی آزادی عمل در برخورد با مخالفان را از دست داده است. آنان (طلحه و زبیر) بدون اکراه و اجبار با امام (علیه السلام) بیعت کردند اما پس مدتی اعلام خروج کرده و امام را به قتل عثمان متهم کردند: «وَقَدْ زَعَمْتُمَا أَنِّي قَتَلْتُ عُثْمَانَ، فَبَيْنِي وَ بَيْنَكُمَا مَن تَخَلَّفَ عَنِّي وَ عَنكُمَا مِن أَهْلِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ يُلَازِمُ كُلُّ امْرِئٍ بِقَدْرِ مَا احْتَمَلَ. فَارْجِعَا أَتَيْهَا الشَّيْخَانِ عَن رَأْيِكُمَا، فَإِنَّ الْآنَ أَعْظَمَ أَمْرِكُمَا الْعَاذُ، مِن قَبْلِ أَنْ يَتَجَمَّعَ الْعَاذُ وَ النَّارُ وَ السَّلَامُ» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، ص ۵۴).

ترجمه: شما پنداشتید که من عثمان را کشته‌ام بیاید تا از مردم مدینه کسی بین من و شما داوری کند، آنان که نه از من طرفداری کرده و نه به یاری شما برخاسته‌اند، سپس هر کدام به اندازه جرمی که در آن حادثه داشته است، مسؤولیت آن را بپذیرا باشد. ای دو پیرمرد! از آنچه در اندیشه دارید بازگردید، اکنون بزرگ‌ترین مسأله شما ننگ عذر خواستن است، پیش از اینکه این ننگ و آتش خشم پروردگار دامن‌گیرتان شود.

حضور شخصیت‌های برجسته‌ای چون طلحه، زبیر و عایشه در جنگ، سبب شد گروهی ناآگاه که حقیقت را در شخصیت‌های برجسته می‌بینند، در شک و تردید افتند یا به لشکر جمل پیوندند (محمدی ری شهری، ۱۳۸۶، ج ۴، صص ۴۰۹-۵۰۱). امام (علیه السلام) برای بیدار ساختن خرد چنین انسان‌هایی فرمودند: «حقیقت با شخصیت‌ها شناخته نمی‌شود. حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی» (ابن بابویه، ۱۴۰۰ق، صص ۵-۳).

پنج نفر با من پیکار کردند: مطاع‌ترین مردم در میان مردم، عایشه؛ و دلیرترین مردم، زبیر؛ و مکارترین مردم، طلحه؛ و عابدترین مردم، محمد بن طلحه و ثروتمندترین مردم، یعلی بن منبه که به هر نفر سی دینار و اسلحه و اسبی می‌داد تا با من بجنگد (ذهبی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۹۹).

بنابراین عاملی دیگری که در ماجرای جمل قدرت برخورد امام (علیه السلام) را با کندی و عدم آزادی عمل دچار کرد، همراهی عایشه همسر پیامبر (ص) با طلحه و زبیر بود. امام در کلامی سرشار از اظهار بیگانگی و غربت اندیشی این واقعه را چنین توصیف می‌کند: «فَخَرَجُوا يَجْرُونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمَا بُجِرُ الْأُمَّةُ عِنْدَ شِرَائِهَا، مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَى الْبَيْتِ، فَحَبَسْنَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا، وَ أَبْرَأَ حَبِيسَ رَسُولِ اللَّهِ لَهَا وَ لغيرهما... فَقَدَّمُوا عَلَيَّ عَامِلِي بِهَا وَ حُرَّانَ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَ غَيْرِهِمْ مِن أَهْلِهَا، فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْرًا وَ طَائِفَةً غَدْرًا» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۱۷۲).

ترجمه: آنان بر من خروج کردند در حالی که همسر رسول خدا (ص) را همراه خود می‌کشیدند آن‌طور که کنیزی را به بازار برده‌فروشان می‌برند. همسران خود را پشت پرده نگه داشتند اما پرده‌نشین حرم پیامبر (ص) را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند ... آنان پس از ورود به

بصره به فرماندار من و خزانه داران بیت المال مسلمین و به مردم بصره حمله کردند، گروهی از آنان را شکنجه و گروهی دیگران را کشتند.

کلام امام (ع) به روشنی نشان می‌دهد که ایشان از این که خواص جامعه اسلامی به این حد از انحطاط رسیده که حرمت رسول خدا (ص) را رعایت نکرده و به مردم بی‌گناه بصره و بیت المال مسلمین و مردان حکومتی حمله ور می‌شوند، در میان چنین جماعتی بشدت احساس بیگانگی می‌کند لذا پس از آنکه همه تلاش‌های امام (ع) برای جلوگیری از جنگ با آنان به نتیجه‌ای نرسید با وجود مخالف و ممانعت برخی از یارانش، روانه بصره شده و به صراحت عنوان کرد: «و الله لا أكونُ كَالضَّبْعِ تَنَامُ عَلَى طُولِ الدَّمِ حَتَّى يَلَّالَ إِلَيْهَا طَائِلُهَا وَ يَحْتَلُّهَا رَاصِدُهَا، وَ لَكَيْتَنِي أُضْرِبُ بِالْمَقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرِ عَنْهُ، وَ بِالسَّمَاعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيِ الْمُرِيبِ أَبْدَأُ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۶).

ترجمه: به خدا سوگند! از آگاهی لازمی برخوردارم و هرگز غافلگیر نمی‌شوم که دشمنان ناگهان مرا محاصره کنند و با نیرنگ دستگیرم نمایند. من همواره با یاری انسان حق طلب، بر سر آن کس می‌کوبم که از حق روی گردان است، و با یاری فرمان‌بر مطیع، نافرمان اهل تردید را در هم می‌شکنم تا آن روز که دوران زندگی من به سر آید.

جنگ صفین و ماجرای حکمیت از دیگر حوادث سیاسی مهمی است که امام (ع) به صراحت در موارد متعددی از خطبه‌های نهج البلاغه به عدم قدرت و اراده خود در مدیریت حوادث مربوط به آن، اشاره می‌کند و با تعبیری آکنده از ابراز بیگانگی و غربت اندیشی به تحلیل اوضاع سیاسی این مقطع از دوران خلافتش می‌پردازد.

معاویه پس از شکست‌های پیاپی در روزهای آغازین نبرد صفین و فرار از سراپرده خود، به حيله و تزویر متوسل شد و برادرش عتبه را شبانه نزد اشعث فرستاد و احساس خودبزرگی بینی و ریاست بر عراقی‌ها را در وی بیدار کرد و از وی درخواست کرد جنگ را به پایان برساند و از نابودی دو سپاه جلوگیری کند (ابن اعثم، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۵۷).

امام علی (ع) ضمن تشویق افراد سپاه خویش در شب حکمیت خطاب به آنان گفت: «امشب بسیار قرآن بخوانید و خدا را یاد کنید و از او کمک بخواهید. من صبحگاه بر ایشان هجوم می‌برم و نزد خدای عزّ و جلّ به داوری می‌کشانم» (منقری، ۱۴۱۰ق، ص ۴۷۶). سخنان اشعث در میان عراقی‌ها سبب تضعیف روحیه جهادی آنان شد و آنان را به راحت‌طلبی و دنیاطلبی در کنار خانواده هایشان دعوت کرد تا اراده آنها را از ادامه نبرد سست نماید. ارتباط پنهانی عتبه بن ابی سفیان با اشعث و نامه‌هایی که معاویه برای اشعث فرستاد سبب شد تا طرح هماهنگ آنان

برای ایجاد شکاف و اختلاف بین یاران علی (علیه السلام) به اجرا درآید. بنابراین وقتی که مالک اشتر فرمانده جناح راست سپاه علی (علیه السلام) در آستانه پیروزی قرار داشت، معاویه به پیشنهاد عمرو بن عاص دستور داد که قرآن‌ها را بر نیزه‌ها برافراشته کنند تا قرآن میان آنان حکم باشد (محمدی ری شهری، ۱۳۸۹ش، ج ۶، ص ۱۶۷).

شامیان پانصد قرآن بر سرنیزه کردند و فریاد زدند: «خدا را درباره دینتان در نظر بگیرید، این کتاب خدا میان من و شما داور است» (منقروی، ۱۴۱۰ق، ص ۴۷۹). عده‌ای از سپاه امام (علیه السلام) خطاب به ایشان گفتند: اینک که ما را به داوری قرآن خوانده‌اند، برای ما جنگ روا نیست. اشعث نیز از امام خواست داوری را بپذیرد و با صراحت اعلام کرد: «اگر دعوتشان را نپذیری، از تو کناره خواهم رفت، در این میان یمنی‌ها نیز به اشعث گرویدند و او گفت: به خدا سوگند یا دعوت ایشان را اجابت می‌کنی و یا تو و یارانت را به ایشان (معاویه) می‌سپارم» (محمدی ری شهری، ۱۳۸۹ش، ج ۶، ص ۱۶۷).

این موضوع سبب بروز یک فتنه و اختلاف در میان سپاه امام (علیه السلام) شد؛ عده‌ای از جمله امام (علیه السلام) با این امر مخالفت ورزیدند و برخی دیگر که تعداد آنها بیشتر بود به حکمیت اصرار داشتند به گونه‌ای که با تهدید، امام را به پذیرفتن آن مجبور کردند. حدود چهار هزار نفر از یاران امام علی (علیه السلام) از وی تقاضا کردند به جنگ باز گردد، ولی علی (علیه السلام) گفت: «مخالفت یارانتان را می‌بینید و شما کم شمار هستید، به خدا به این کار (ترک ادامه جنگ) راضی نبودم، ولی نظر عموم مردم را پذیرفتم؛ زیرا از نابودی شما ترسیدم» (بلاذری، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۱۰۳۸).

امام (علیه السلام) نیز ضمن بیان عدم رضایت خود از این موضوع، گفتند: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرِي مَعَكُمْ عَلَيَّ مَا أَحْبَبْتُ، حَتَّى نَهَكْتُمْ الْحَرْبُ، وَ قَدْ وَاللَّهِ أَخَذْتُ مِنْكُمْ وَ تَرَكْتُ، وَ هِيَ لِعَدْوِكُمْ أَهْكُ. لَقَدْ كُنْتُ أَمْسِ أَمِيرًا، فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُورًا، وَ كُنْتُ أَمْسِ نَاهِيًا، فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَنْهِيًا، وَ قَدْ أَحْبَبْتُمْ الْبَقَاءَ وَ لَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلَكُمْ عَلَيَّ مَا تُكْرَهُونَ» (سليدرضي، ۱۳۹۲ش، خ ۲۰۸).

ترجمه: ای مردم! همواره کار من با شما به دلخواه من بود، تا آنکه جنگ شما را ناتوان کرد. به خدا اگر جنگ کسانی از شما را گرفت و جمعی را گذاشت، برای دشمن کوبنده‌تر بود. من دیروز فرمانده و امیر شما بودم، ولی امروز فرمانم می‌دهند، دیروز بازدارنده بودم لیکن امروز مرا باز می‌دارند و من نمی‌توانم شما را به راهی که دوست ندارید، اجبار کنم.

امام (علیه السلام) در این خطبه از سپاه خود نزد آنان شکایت می‌کند و آنان را به واسطه مجبور کردن ایشان به پذیرش حکمیت، مورد عتاب قرار می‌دهد (ر.ک: بحرانی، ۱۳۶۲ش، ج ۴، صص ۱۵-۱۶). این سخن امام (علیه السلام) به روشنی بیانگر احساس عدم قدرت امام (علیه السلام) در وادار کردن مردم به

جنگ با سپاه شام است و بیگانگی و غربت اندیشی ایشان را در ماجرای سرنوشت‌ساز حکمیت نشان می‌دهد؛ احساس بیگانگی امام (ع) در این رخداد سیاسی تا حدی است که خود را نه در جایگاه امیر و صاحب فرمان بلکه تا حد فردی مأمور و فرمان‌بر تنزل می‌دهد.

امام علی (ع) نه تنها در پذیرش حکمیت بلکه در انتخاب نماینده و داور از جانب سپاه خود نیز قدرت و اختیار لازم را در دست نداشت از این رو نتوانست حکم مورد نظرش؛ یعنی عبدالله بن عباس و یا مالک اشتر را برای این کار برگزیند. در مقابل اشعث و طرفداران او، آن حضرت را وادار به پذیرفتن ابوموسی اشعری به‌عنوان داور و نماینده سپاه عراق کردند (منتظرالقائم، ۱۳۸۶ش، ص ۳۳۶).

سخنان امام (ع) پس از اعلام رأی داوران نیز بیانگر ابراز بیگانگی ایشان بوده که ناشی از عدم برخورداری لازم در اعمال قدرت و اراده است. امام (ع) عدم رضایت خود را از ماجرای حکمیت این‌گونه بیان می‌کند: «أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ مَعِيَ النَّاصِحَ الشَّفِيقَ الْعَالِمَ الْمَجْرَبَ تُورِثُ الْحُسْرَةَ وَ تُعْقِبُ النَّدَامَةَ وَ قَدْ كُنْتُ أَمْرُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي، وَ تَخَلَّتْ لَكُمْ مَخْزُونٌ رَأْيِي، لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقِيَّ أَمْرًا! فَأَيُّكُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالَفِينَ الْجَفَاءَةَ، وَ الْمُنَابِذِينَ الْعُقَاةَ» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۳۵).

ترجمه: بدانید که نافرمانی از دستور نصیحت‌کننده مهربان دانا و با تجربه، مایه حسرت و سرگردانی و سرانجامش پشیمانی است. من رأی و فرمان خود را نسبت به حکمیت به شما گفتم، و نظر خالص خود را در اختیار شما گذاردم. ولی شما همانند مخالفانی ستمکار و پیمان‌شکنانی نافرمان، از پذیرش آن سرباز زدید.

امام در این خطبه با بیانی توییح‌آمیز و سرشاز از سرزنش به مردم کوفه اعلام می‌کند که نتیجه حاصل شده از حکمیت محصول نافرمانی و سرپیچی آنان بود. عبارت: «المخالفين الجفائة و المنابذين العقاة» در این خطبه اشاره دارد به اینکه مخالفت با امام در ماجرای حکمیت تنها بخاطر سوء تشخیص مردم نبود بلکه آمیخته با نوعی جفاکاری، عصبان و گردنکشی بود که از روح عصبانگری و پیمان‌شکنی سرچشمه می‌گرفت و این مخالفت‌ها تا حدی بود که امام چاره‌ای جز سکوت در برابر تصمیم مخالفان نداشتند (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۹ش، ج ۲، صص ۳۵۷-۳۶۳).

امام علی (ع) در طول دوران خلافت دو رویکرد متفاوت در قبال مردم کوفه داشتند؛ در آغاز خلافت و بهنگام جنگ جمل، امام (ع) از آنان برای رویارویی با ناکثین طلب یاری نمود از این رو در نامه‌ای که به مردم کوفه نوشتند، آنان را با تعبیری همچون «جبهة الأنصار» و «سنام العرب»، مورد خطاب قرار دادند تا به مقام و جایگاه والای آنان اشاره کنند و پس از پیروزی در جنگ

جمل برای مردم کوفه دعای خیر کردند: «و جزاکم الله من اهل مکه عن اهل بیت نبیکم احسن ما یجزي العاملین بطاعته، و الشاکرین لیعمته، فقد سمعتم و اطعتم، و دُعیتُم فَأَجَبْتُم» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، نامه ۲).

ترجمه: خداوند به شما اهل این شهر از سوی اهل بیت پیامبرتان پاداش نیک دهد! بهترین پاداشی که به عاملان و مطیعان خود و سپاسگزاران نعمت‌هایش عطا می‌کند؛ چرا که شنیدید و اطاعت کردید، دعوت شدید و اجابت کردید.

اما در اواخر دوره خلافت و به‌ویژه بعد از ماجرای حکمیت و ظهور خوارج، بسیاری از اهل کوفه بخاطر شبهات ایجاد شده در جنگ صفین، خستگی از جنگ و در نهایت داشتن کینه باطنی نسبت به امام (علیه السلام)، مطیع و فرمان‌بردار او نبودند و این امر سبب شد تا ایشان در مناسبت‌های گوناگون آنان را مورد عتاب و توبیخ قرار دهد.

پس از ماجرای حکمیت، سستی و کندی یاران امام (علیه السلام) در رویاری با سپاه معاویه و سرپیچی از توصیه‌های ایشان، موضوع دیگری است که بیانگر عدم برخورداری امام (علیه السلام) از قدرت و اظهار بیگانگی و غربت اندیشی او در میان یارانش می‌باشد. خطبه ۲۷ نهج البلاغه - که به خطبه جهاد معروف است - به‌وضوح نشان می‌دهد که این موضوع تا چه اندازه قدرت و تدبیر امام (علیه السلام) را با ناکامی مواجه نمود: «جَزَعْتُمُونِي نُعَبَ التَّهَمَامُ أَنْفَاسًا، وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِلْيَانِ وَ الْخِذْلَانِ، حَتَّى لَقَدْ قَالَ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ وَ لَكِنْ لَا عَلِمَ لَهُ بِالْحَرْبِ».

ترجمه: ...کاسه‌های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید، تا آنجا که قریش در حق من گفت: بی‌تردید پسر ابی طالب مردی دلیر است، ولی دانش نظامی ندارد... اما دریغ! آن کس که فرمانش را اجرا نکنند، رأی نخواهد داشت.

نافرمانی و سرپیچی کوفیان در برابر امام (علیه السلام) تا آنجا بود که ایشان، آنان را برای هیچ امری قابل اعتماد نمی‌دانستند و به عقیده امام (علیه السلام) آنها کسانی نبودند که بتوان در جنگ با دشمن به آنها متوسل شد (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۱۲۵). از این رو امام (علیه السلام) خود را در میان آنان نه به‌عنوان امیر و حاکم بلکه به‌عنوان یک رعیت و فرمان‌بردار محسوب می‌کرد که از ظلم آنان می‌ترسید: «وَ لَقَدْ أَصْبَحَتِ الْأُمَّمُ تَخَافُ ظُلْمَ رُعَايَاهَا، وَ أَصْبَحَتْ أَخَافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خطبه ۹۷).

ترجمه: ملت‌ها از ستم زمامدارانشان در ترس و وحشتند در حالی که من از ستم پیروان و ملت خود وحشت دارم.

این کلام امام (ع) نشان می‌دهد که ایشان «در دوران خلافت با اجبار و الزام‌هایی مواجه بود که نمی‌توانست به آنچه مدنظر دارد جامه عمل ببوشاند» (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷ق، ج ۷، ص ۷۱). از این رو در میان مردم اظهار بیگانگی کرده و آرزوی دیدار با اصحاب و یاران از دست داده خویش می‌نمود: «أَيُّ الْقَوْمِ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ، وَ قَرُّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكُمُوهُ... وَأَوْلَيْكَ إِخْوَانِي الدَّاهِبُونَ، فَحَقُّ لَنَا أَنْ نَنْظُمَ لَهُمْ، وَ نَعُضَّ الْأَيْدِيَّ عَلَى فِرَاقِهِمْ» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۱۲۱). ترجمه: کجایند مردانی که به اسلام دعوت شده و آن را پذیرفتند... حقیقتاً آنها برادران از دست رفته من هستند و سزاوار است که ما تشنه ملاقاتشان باشیم و از اندوه فراقشان انگشت حسرت به دندان بگیریم.

۳-۲. احساس ناهنجاری امام علی (ع) در نهج البلاغه

ناهنجاری حالت دیگری از بیگانگی اجتماعی است و هنگامی رخ می‌دهد که اخلاق اجتماعی بی‌ارزش جلوه می‌کند و معیارهای رفتار سیاسی برای رسیدن به بعضی از اهداف زیر پا گذاشته می‌شود. به عقیده سیمن بی‌هنجاری همچون بی‌قدرتی وضعیتی فکری و ذهنی است که در آن فرد این احتمال را به حد مفروطی بر خود مفروض و متصور می‌داند که تنها کشش‌هایی فرد را به حوزه‌های هدف نزدیک می‌سازد که مورد تأیید جامعه نیست (سیمن، ۱۹۵۹م، ص ۸۹). در چنین شرایطی افراد جامعه در مواجهه با فشارها و جریان‌های اجتماعی به سه گروه تقسیم می‌شوند: گروه اول با حالت خدعه و نیرنگ سعی در همسویی با جریان‌های اجتماعی دارند و گروه دوم در ظاهر تسلیم شرایط اجتماعی می‌شوند اما از درون همچنان به افکار و اندیشه‌های خود پایبند می‌باشند. این گروه دارای حالت بیگانگی از خود (self-alienation) می‌باشند. گروه سوم به عدم پذیرش، ایستادگی و قیام در برابر شرایط حاکم می‌پردازند و از نظر روحی دارای حالت بیگانگی از جامعه (social-alienation) می‌شوند؛ زیرا فرد بیگانه در چنین وضعیتی شرایط فکری و روحی خود را با ساختار اجتماعی حاکم در تعارض می‌بیند (محسنی تبریزی، ۱۳۷۰ش، ص ۳۲).

عراق در زمان خلافت امام علی (ع) به‌ویژه بعد از حکمیت دچار نوعی ناهنجاری اجتماعی شد و اگرچه فرهنگ اسلامی در ظاهر حاکم بر جامعه بود لیکن امام (ع) خود را در تعارض مستمر با چنین جامعه‌ای می‌دید. بی‌تفاوتی مردم نسبت به وظایف دینی و اجتماعی از جمله مصادیق ناهنجاری در جامعه عراق و به‌ویژه کوفه در زمان خلافت امام علی (ع) بوده که ایشان در مواضع متعددی از نهج البلاغه به آن اشاره کرده است: «وَ قَدْ تَرَوْنَ عَهْدَ اللَّهِ مَنْقُوضَةً فَلَا تَعْضِبُونَ!

وَ أَنْتُمْ لِنَقْضِ ذِمَّتِ آبَائِكُمْ تَأْنِفُونَ! وَ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدُ، وَ عَنْكُمْ تَلَابُرُ، وَ إِلَيْكُمْ تَرْجِعُ، فَمَكَّنْتُمْ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنَزِلَتِكُمْ، وَ أَلْقَيْتُمْ إِلَيْهِمْ أَرْمَتِكُمْ» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۱۰۶).

ترجمه: می بینید که قوانین و پیمان‌های الهی شکسته شده اما خشم نمی‌گیرید، در حالی که اگر پیمان پدرانتان نقض می‌شد ناراحت می‌شدید. شما مردمی بودید که دستورات الهی ابتدا به دست شما می‌رسید و از شما به دیگران ابلاغ می‌شد و آثار آن باز به شما برمی‌گشت، اما امروز زمام امور خود را به دست بیگانگان سپردید و امور الهی را به آنان سپردید!

امام (ع) در این خطبه با بیانی توییح‌آمیز کوفیان را به واسطه کوتاهی در ادای واجبات دینی و سکوت در برابر نقض پیمان‌های الهی مورد سرزنش قرار می‌دهد (بحرانی، ۱۳۶۲ش، ج ۳، ص ۳۵). در چنین وضعیتی که مردم نسبت به پایمال شدن قوانین الهی نه تنها واکنش نشان نداده بلکه گویی به آن راضی و خشنود بودند، امام (ع) بر اصول خود پافشاری داشت و با اعتماد قلبی سعی در اجرای احکام الهی داشتند و هیچ مانعی حتی ترحم خویشاوندی او را از ادامه این مسیر باز نمی‌داشت.

از این رو آنگاه که برادرش عقیل به واسطه شرایط سخت اقتصادی چندین بار از امام (ع) درخواست کرد تا از بیت المال مسلمین مقداری به او ببخشد، درخواست او را نپذیرفت و در توصیف این ماجرا که سرشار از عواطف انسانی بوده و چه بسا سبب کوتاه آمدن انسان در برابر اصول و حدود الهی شود، می‌گوید: «وَ اللَّهُ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَ قَدْ أَمَلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرْتَمٍ صَاعًا، وَ رَأَيْتُ صَبِيانَةَ شُعَثِ الشُّعُورِ، غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سُودَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعَظِيمِ، وَ عَاوَدَنِي مُؤَكِّدًا، وَ كَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّدًا، فَأَصْعَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي، فَظَنُّنَّ أَيَّ أَبِيْعِهِ دِينِي، وَ اتَّبَعُ فَيَاذَهُ مُفَارِقًا طَرِيقَتِي» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۲۲۴).

ترجمه: به خدا سوگند! برادرم عقیل را دیدم که به شدت تهی دست شده و از من درخواست کرد تا یک من از گندم‌های بیت المال را به او ببخشم. کودکش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده و رنگشان تیره شده. پی‌درپی مرا دیدار و درخواست خو را تکرار می‌کرد. چون به گفته‌های او گوش دادم، پنداشت که دین خود را به او واگذار می‌کنم و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست بر می‌دارم.

امام (ع) در این خطبه از یک‌سو روش استفاده از بیت المال و چگونگی برخورد با آن را برای مردم تبیین می‌کند و از سوی دیگر تفاوت و بیگانگی خود را با جامعه دنیا طلب زمانه خود نشان می‌دهد. ناهنجاری و کم‌رنگ شدن ارزش‌های دینی و اخلاقی در جامعه کوفه تاحدی بود

که عده‌ای از امام (ع) درخواست داشتند تا همچون معاویه، اشراف و بزرگان دنیا طلب را با هدایایی از بیت المال به حمایت از خود جلب نماید (بحرانی، ۱۳۶۲ش، ج ۳، ص ۱۳۱).

لیکن امام (ع) ضمن ردّ چنین خواسته‌ها و انتظارات نامشروع، تلاش می‌کرد که میان همه طبقات جامعه در برخورداری از بیت المال، برابری ایجاد کند: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ اللَّيْلَ بِالْجَوْرِ فَيَمُنَّ وَكَيْتٌ عَلَيْهِ! وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرًا، وَ مَا أُمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۱۲۶).

ترجمه: آیا به من دستور می‌دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم درباره امت اسلامی که بر آن‌ها ولایت دارم، استفاده کنم؟! به خدا سوگند! تا عمر دارم، و شب روز برقرار است، و تا زمانی که ستارگان از پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد.

این بخش از کلام امام (ع) به روشنی نشان می‌دهد که سیره ایشان با هنجار حاکم بر جامعه کاملاً متفاوت است. امام (ع) سعی در ایجاد عدالت و برابری داشتند و در این مسیر هیچ تفاوت و تبعیضی میان طبقات مختلف جامعه نمی‌دیدند و بر این باور بودند که هرکس خلاف چنین روشی را در پیش گیرد، خداوند او را پست می‌کند و او را از جانب همان کسانی که برای آنها تبعیض و امتیاز قائل شده، مورد آزار و ابتلاء قرار می‌دهد (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۱۰۶).

امام علی (ع) برای تحقق عدالت اقتصادی در جامعه، ابتدا به یکسان‌سازی شرایط رشد و رفاه عمومی پرداخت و کوشید تا محرومیت برخی قشرهای اجتماعی را که ناشی از توزیع ناعادلانه بیت المال در گذشته بود، برطرف سازد. حفاظت از اموال بیت المال و جلوگیری از اتلاف این اموال، از دیگر برنامه‌های حضرت در زمینه عدالت اقتصادی بود (صادقی شاهدانی، ۱۳۹۶ش، ص ۶۷).

امتیازخواهی و ویژه‌خواری بسیاری از بزرگان و اشراف که از سوی خلفای پیشین از این امتیاز برخوردار شده بودند، از دیگر ناهنجاری‌هایی بود که امام علی (ع) از همان روزهای آغازین خلافت سعی در از بین بردن آن داشت؛ از این رو ایشان در دومین روز خلافتشان در حضور مردم اعلام کردند: «وَ اللَّهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءِ، وَ مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ، لَرَدَدْتُهُ. فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مِنْ ضَاقٍ عَلَيْهِ الْعَدْلُ، فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضْيَقُ» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۱۵).

ترجمه: به خدا سوگند! بیت المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می‌گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده، یا با آن کنیزی را خریده باشند؛ زیرا در عدالت گشایش برای عموم است، و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم بر او سخت‌تر است.

این نوع از اصرار و التزام به اصول به‌ویژه آنگاه که در مسیر تحقق عدالت در جامعه‌ای باشد که سالیان متمادی به برابری و مساوات در برخورداری از بیت المال عادت نداشته است سبب تعارض فکری و اعتقادی و درنهایت احساس تنهایی و بیگانگی برای انسان می‌شود؛ زیرا چنین انسان‌هایی بواسطه شناخت و بینش گسترده‌شان، چیزهایی را می‌دانند که دیگران از درک آن عاجزند همچنان که شوپنهاور می‌گوید: «در انسان نیز هر که را دانش و هوش بیشتر، غم و اندوه او نیز فزون‌تر باشد، چنانکه نواغ بیشتر از همه رنج می‌برند» (دورانت، ۱۳۳۵ش، ص ۲۷۲).

امام علی (علیه السلام) آن قدر در میان جامعه احساس ناهنجاری می‌کردند که آرزوی ندیدن و نشناختن چنین جماعتی را داشتند (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۷) و آنچه که در این زمینه بیش هر عامل دیگر برای امام (علیه السلام) دردآور و بیگانه جلوه می‌کرد، این بود که کوفیان با وجود این که رهبرشان از خداوند اطاعت می‌کرد، آنان با او مخالفت می‌کردند در حالی که شامیان علی‌رغم اینکه رهبرشان (معاویه) در برابر خداوند معصیت می‌کرد، آنان مطیع و پیرو او بودند. از این رو امام (علیه السلام) آرزو داشت که معاویه، یک تن از یارانش را با ده نفر از یاران ایشان معاوضه می‌کرد (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۹۷). این سخن بیانگر اوج احساس تنهایی و بیگانگی در میان چنین جامعه‌ای است.

۳-۳. احساس تنفر فرهنگی (اختلاف در ارزش‌ها) امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه

احساس تنفر فرهنگی زمانی به وجود می‌آید که فرد نسبت به باورها و اهدافی که در یک جامعه دارای ارزش و اعتبار می‌باشند نگرش مثبت و تأیید کننده‌ای ندارد بلکه این باورها و اهداف در نگاه او کم‌ارزش یا بی‌ارزش می‌باشند (سیمن، ۱۹۵۹م، صص ۷۸۸-۷۸۹).

تبعیض، بی‌عدالتی، و بازگشت به آداب و رسوم جاهلی در زمان عثمان بر رفتار زمامداران و منتصبان به دستگاه خلافت، رایج شد. خلیفه سوم بسیاری از بیت المال را به نزدیکان خود بخشید. او مراتع مدینه را به آل امیه اختصاص داد و بازار «مهرقه» در مدینه را که پیامبر (ص) وقف مسلمانان کرده بود، به حارث بن حکم واگذار کرد (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷ق، ج ۱، ص ۱۹۸). از این رو لذت جویی و عشرت طلبی، زراندوزی و دنیاطلبی و برده‌داری در میان طیف وسیعی از اشراف و بزرگان نهادینه شد.

فرهنگ در پوشش افراد جامعه که بازیگران اصلی در جامعه محسوب می‌گردند، ایجاد می‌شود. به همین جهت برای آنکه فرهنگی بتواند رشد و نمو پیدا کند، ابتدائاً بایستی برای افراد آن جامعه به یک امر درونی مبدل گردد (روشنایی و همکاران، ۱۳۹۷ش، ص ۴۴). بنابراین امام



علی (ع) هنگامی که متصدی امر خلافت شد «اصلاحات عمیق فرهنگی را با بازگرداندن نشانه‌های دین در قالب احیای سنن قرآنی و سنت رسول الله (ص) آغاز کرد (منتظرالقائم، ۱۳۸۶ش، ص ۳۲۲). لیکن امام (ع) همواره مشکلات فرهنگی مردم به‌ویژه طبقات اشراف و منتصبان به حکومت اسلامی را چالش بزرگی برای تحقق اهداف دینی و عدالت محور خود محسوب می‌کردند. ازین رو تناقض سلوک و رفتار مردم با دین اسلام تأثیر بسزایی در ذهن و حالات روانی امام (ع) و انعکاس بارزی در خطبه‌ها و نامه‌های ایشان داشت.

دنیاطلبی و تلاش در به دست آوردن متاع فانی دنیا و بی‌توجهی به امر آخرت در رفتار بسیاری از مردم از جمله معضلات فرهنگی بود که امام (ع) نسبت به آن به شدت اظهار بیگانگی می‌کردند به‌گونه‌ای که میان دنیای خود و دنیای مردم اختلاف زیادی می‌دیدند: «بی‌گمان دنیای شما نزد من از برگ جویده شده در دهان ملخ پست‌تر است. علی را با نعمت‌های فناپذیر و لذت‌های ناپایدار چه کار؟!» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۲۲).

امام (ع) ریشه و اساس همه مخالفت‌های دشمنانش (ناکثین، قاسطین و مارقین) را در فریفته شدن آنان در برابر زرق و برق دنیا و غفلت از آخرت می‌دانستند (بحرانی، ۱۳۶۲ش، ج ۱، ص ۲۲۶). درحالی که دنیای آنان برای ایشان بی‌ارزش‌تر از آب بینی بز بود و اگر حجت الهی را در پذیرش امر خلافت بر خود تمام شده نمی‌دانست، هرگز حاضر به پذیرفتن آن نبود (خطبه ۳). تکرار تعبیر «دنیاکم» در خطبه‌های ۳ / ۱۷۳ / ۱۸۳ / ۱۹۲ / ۲۲۴ و در نامه ۴۵ و در حکمت‌های ۳۷ و ۲۳۶ از یک‌سو تفاوت نوع نگاه امام (ع) و نگاه جامعه زمانه ایشان را به دنیا و از سوی دیگر بیگانگی و احساس غربت ایشان را در چنین فضای فرهنگی به‌وضوح نشان می‌دهد.

عدم رعایت اعتدال و بلکه افراط و تفریط در غالب شئون و امور زندگی مردم از دیگر پدیده‌های فرهنگی بود که امام (ع) آن را با اصول و مبانی دین اسلام در تعارض می‌دید. براین اساس امام (ع) هم از فرهنگ اسراف و تبذیر بی‌زاری می‌جست و هم از اینکه برخی از مردم خوشی‌ها و لذت‌های مشروع را بر خود حرام می‌کردند، اظهار بیگانگی می‌نمود و هر دو رفتار را خلاف موازین قرآن و سنت پیامبر (ص) می‌دانست (ر.ک: خطبه ۲۰۹؛ بحرانی، ۱۳۶۲ش، ج ۴، ص ۱۵).

بخش قابل ملاحظه‌ای از سخنان امام (ع) در نهج البلاغه شامل وعظها و توصیه‌های اخلاقی است که ایشان در خطاب به عموم مردم بیان کرده‌اند؛ زیرا مردم در به دست آوردن ثروت، ریاست و شهرت با زیرپا گذاشتن اصول اخلاقی و دینی از هیچ کاری فروگذار نبودند. امام (ع) علیه السلام) میان واقعیت فرهنگ عمومی جامعه و حالت مطلوب آن، اختلاف زیادی می‌دید از این

رو برای کم کردن این اختلاف همواره مردم را به رعایت اصول و مبانی اخلاقی و دینی دعوت می‌نمود: «مَنْ نَظَرَ فِي عَيْبِ نَفْسِهِ اشْتَغَلَ عَنْ عَيْبِ غَيْرِهِ، وَ مَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ... وَ مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ وَ مَنْ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ...» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، ح ۳۴۹).

ترجمه: هرکس به عیب خود بنگرد، او را از عیب جوئی دیگران بازمی‌دارد، و هرکس به آنچه خدا روزی‌اش داده راضی شود، بر آنچه از دست داده اندوهناک نشود... کسی که حیاش کم باشد پارسائی‌اش نقصان می‌گردد و کسی که پارسائی‌اش نقصان گیرد قلبش می‌میرد و کسی که قلبش بمیرد داخل دوزخ می‌شود....

امام (علیه‌السلام) این سخنان را خطاب به مردم عنوان کرده است و اگر عموم آنها دارای چنین ویژگی‌های اخلاقی نبودند هرگز آنان را این‌گونه مورد خطاب قرار نمی‌داد و از این نوع رفتاری‌ها آنان اظهار نارضایتی و بیگانگی نمی‌کرد همچنان که در خطاب به همین مردم عنوان نمود: «لَقَدْ رَأَيْتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَمَا أَرَى أَحَدًا يُشِبُّهُمْ مِنْكُمْ!... وَ قَدْ بَأْتُوا سُجْدًا وَ قِيَامًا يُرَاوِحُونَ بَيْنَ جِبَاهِهِمْ وَ خُدُودِهِمْ، وَ يَقْفُونَ عَلَى مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِكْرِ مَعَادِهِمْ...» (سیدرضی، ۱۳۹۲ش، خ ۹۷).

ترجمه: من اصحاب محمد (ص) را دیده‌ام، اما هیچ‌کدام از شما را همانند آنها نمی‌بینم... آنان شب را تا صبح در حال قیام و سجده به عبادت می‌گذراندند و پیشانی و گونه‌های صورت را در پیشگاه خدا بر خاک می‌ساییدند، با یاد معاد چنان نا آرام بودند که گویی بر روی آتش ایستاده‌اند.

امام علی (علیه‌السلام) در همه شرایط و موقعیت‌های گوناگون هرگاه میان ارزش‌های اخلاقی خود و مردم تناقض می‌دیدند، آنان را نسبت به خطاها و اشتباهاتشان تذکر می‌دادند. در ایام جنگ صفین وقتی که سپاه کوفه، شامیان را مورد دشنام قرار دادند، امام (علیه‌السلام) به قصد تأدیب و ارشاد افراد سپاه خود، خطاب به آنان عنوان کرد: «من خوش ندارم که شما دشنام دهنده آنان باشید. اما اگر کردارشان را یادآور می‌شدید و کارهای ناشایست آنان را برمی‌شمردید به‌راستی نزدیک‌تر و معذورتر بود...» (بحرانی، ۱۳۶۲ش، ج ۴، ص ۱۱).

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاضر را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- ۱- تحلیل سخنان امام (ع) در نهج البلاغه نشان می‌دهد که احساس عدم قدرت، احساس ناهنجاری و احساس تنفر فرهنگی (اختلاف ارزش‌ها) مهم‌ترین عوامل بروز بیگانگی اجتماعی نزد ایشان بوده است.
- ۲- رویارویی با ناکتین در روزهای آغازین خلافت، جریان حکمیت و ظهور خوارج و سستی و کندی بسیاری از مردم در جنگ با معاویه، مهم‌ترین عوامل سیاسی بود که موجب احساس عدم قدرت و در نهایت بیگانگی اجتماعی امام (ع) شد.
- ۳- بی‌تفاوتی مردم نسبت به وظایف دینی و اجتماعی، کم‌رنگ شدن ارزش‌ها، امتیازخواهی و ویژه خواری اشراف و منتصبان به حکومت، مهم‌ترین ناهنجاری‌های اجتماعی بوده که سبب بیگانگی اجتماعی امام علی (ع) شده است.
- ۴- دنیاطلبی و بی‌توجهی نسبت به آخرت، عدم رعایت اعتدال و بروز افراط و تفریط در غالب شئون زندگی مردم، مؤلفه‌های تعارض فرهنگی امام علی (ع) با جامعه محسوب می‌شود.
- ۵- بیگانگی اجتماعی آنگاه که در سطوح مدیریتی و حکومتی به وجود بیاید، سبب انفصال ذهنی و فکری میان مدیران و حاکمان از یک‌سو و توده‌ها و طبقات پایین‌تر جامعه از سوی دیگر و در نهایت گسست پیوند و انسجام اجتماعی می‌شود.

کتاب‌نامه:

قرآن کریم.

- آصفی، محمد مهدی (۱۳۸۷ش)، «غربت و اغتراب؛ درنگی در حدیث: بدأ الإسلام غریبا...»، *مجله علوم حدیث*، دوره ۱۳، شماره ۱، صص ۲۰-۴۲.
- آئینه وند، صادق (۱۳۸۲ش)، *تاریخ اسلام*، قم: دفتر نشر معارف.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۷ش)، *یا مرگ یا تجدد دفتری در شعر و ادب مشروطه*، تهران: نشر اختران.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله (۱۳۳۷ق)، *شرح نهج البلاغه*، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.
- ابن اعثم کوفی، ابی محمد احمد (بی‌تا)، *الفتوح*، بیروت: دار الندوة الجديدة.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۰ق)، *أمالی*، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- ابن رجب، عبد الرحمن (بی‌تا)، *کشف الکربة فی وصف أهل العربیة*، قاهره: بی‌نا.

- بحرانی، ابن میثم (۱۳۶۲ش)، شرح نهج البلاغه، قم: دفتر نشر کتاب.
- ابن ماجه، محمد بن یزید (۱۳۹۵ق)، سنن ابن ماجه، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار احیاء التراث.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۲۴ق)، انساب الأشراف، تحقیق: سهیل زکّار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر.
- بنی فاطمه، حسین و رسولی، زهره (۱۳۹۰ش)، «بررسی میزان بیگانگی اجتماعی در میان دانشجویان دانشگاه تبریز و عوامل مرتبط با آن». جامعه‌شناسی کاربردی، سال ۲۲، شماره ۴۱، صص ۱-۲۶.
- تبریزی محسنی، علیرضا (۱۳۷۰ش)، «بیگانگی»، نامه علوم اجتماعی، دوره ۲، صص ۴۵-۶۲.
- تبریزی محسنی، علیرضا (۱۳۷۳ش)، «بیگانگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی»، نشریه کلمه دانشجو، صص ۲۷-۲۹.
- تبریزی محسنی، علیرضا (۱۳۷۵ش)، «بیگانگی، مانعی برای مشارکت و توسعه ملی: بررسی رابطه میان بیگانگی و مشارکت اجتماعی و سیاسی»، مجله نامه پژوهش، شماره ۱.
- تبریزی محسنی، علیرضا (۱۳۸۱ش)، «آسیب‌شناسی بیگانگی اجتماعی - فرهنگی، بررسی انزوای ارزشی در دانشگاه‌های دولتی تهران»، فصلنامه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی، شماره ۲۶، صص ۱۱۹-۱۸۲.
- ترمذی، محمد بن عیسی (بی تا)، سنن الترمذی، تحقیق: احمد محمد شاکر، بیروت: دار احیاء التراث.
- توفیقیان فر، علی حسن و همکاران (۱۳۹۴ش)، «بررسی شاخص‌های مفهوم بیگانگی اجتماعی در شعر فروغ فرخزاد»، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، سال ۱۱، شماره ۴۱، صص ۱۵۳-۱۷۲.
- جواد مغنیه، احمد (۲۰۰۴م)، العربیة فی شعر محمود درویش، بیروت: دار الفارابی.
- حسین زاده، علی حسین و همکاران (۱۳۹۰ش)، «بررسی عوامل اجتماعی و اقتصادی مؤثر بر بیگانگی از کار (مورد مطالعه: کارکنان پتروشیمی بندر ماهشهر)»، جامعه‌شناسی کاربردی، سال ۲۲، شماره ۴۲، صص ۱۶۷-۱۸۲.
- دشتی، محمد (۱۳۹۲ش)، ترجمه نهج البلاغه، تهران: انتشارات پیام عدالت.
- ذهبی، شمس‌الدین (۱۴۱۴ق)، تاریخ اسلام، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دار الکتاب العربی.
- دورانت، ویلیام (۱۳۳۵ش)، تاریخ فلسفه، ترجمه: عباس زرین یاب خوئی، تهران: چاپ تابان.

راغب، نبیل (۲۰۰۲م)، *موسوعة الفكر الأدبی*، قاهره: دار غریب للطباعة و النشر و التوزیع.
ریانی، رسول و انصاری، محمد اسماعیل (۱۳۸۴ش)، *جامعه‌شناسی کار و شغل، دیدگاهها و نظریه‌ها*، اصفهان: دانشگاه اصفهان.

روش‌نایی، پرهام و همکاران (۱۳۹۷ش)، «الگوی جامع فرهنگ قرآنی و تبیین نقش آن در تغییرات فرهنگی جامعه اسلامی از منظر آیت الله خامنه»، *مجله مطالعات قرآن و حدیث*، سال یازدهم، شماره دوم، صص ۳۱-۶۰.

سید رضی (۱۳۹۲ش)، *نهج البلاغه*، مترجم: محمد دشتی، تهران: انتشارات پیام عدالت.
شاخ، ریچارد (۱۹۸۰م)، *الاغتراب*، ترجمه: کامل حسین یوسف، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.

صادقی شاهدانی، مهدی (۱۳۹۶ش)، «تحلیل وظایف دولت در قبال مسئله عدالت از منظر قرآن و حدیث»، *مجله مطالعات قرآن و حدیث*، سال ۱۱، شماره ۱، صص ۶۵-۸۵.
طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۹ق)، *تاریخ*، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

علمی، محمود و هاشم زاده، ابو الفضل (۱۳۸۸ش)، «بررسی رابطه کیفیت زندگی کاری و از خود بیگانگی اجتماعی در بین دبیران دبیرستان‌های شهر تبریز»، *مطالعات جامعه‌شناسی*، سال ۲، شماره ۵، صص ۷-۲۸.

فولادیان، احمد (۱۳۹۴ش)، «بررسی رابطه میزان بیگانگی اجتماعی و میزان بی‌تفاوتی اجتماعی در بین دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد»، *فصلنامه مطالعات جامعه‌شناسی جوانان*، سال پنجم ۵ شماره ۱۷، صص ۴۵-۶۲.

کوزر، لوئیس و روزنبرگ، برنارد (۱۳۷۸ش)، *نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی*، مترجم: فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی.

مجاهد، عبد المنعم مجاهد (۱۹۸۵م)، *الانسان و الاغتراب*، بیروت: مؤسسة سعد الدین للطباعة و النشر.
مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار الجامعة لدرر الاخبار الاثمة الاطهار*، بیروت: مؤسسة الوفاء.

محمدی ری‌شهری، محمد (۱۳۸۹ش)، *دانش نامه امیر المؤمنین (علیه السلام)*، قم: انتشارات دار الحدیث.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۵ش)، *پیام امام، شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه*، تهران: دار الکتب الاسلامیة.

- منتظر القائم، اصغر (۱۳۸۶ش)، *تاریخ اسلام (از آغاز تا سال چهارم هجری)*، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- منقری، نصر بن مزاحم (۱۴۱۰ق)، *وقعه صقین*، تحقیق: عبد السلام محمد هارون، بیروت: دار الجیل.
- Seman'M. (1959). *The Meaning Of Alienation' American sociologi*, Cal Review. Vol.24, PP: 783-791.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی